

ما می گوئیم:

۱. ماحصل فرمایش مرحوم نائینی آن است که:

وقتی گوینده یک موضوعی را تصور می کند و می خواهد حکم را روی آن بگذارد، و تقسیمات آن موضوع، گاه بدون توجه به خطاب ممکن است و گاه باتوجه به خطاب می توان موضوع را تقسیم کرد و اما در همین قسم دوم گاه می توان موضوع را به لحاظ خطابی که خواهد آمد، تقسیم کرد و گاه نمی توان و محال است چنین تقسیمی را صورت داد.

۲. مرحوم نائینی سپس می گویند، نوع سوم صورتی است که شارع نسبت به چیزی امر می کند، در این صورت، شارع در موقع امر کردن، نمی تواند بگوید: «امر می کنم به نمازی که موجود است» یا «امر می کنم به نمازی که معدوم است»، یا «امر می کنم به نمازی که نسبت به وجود یا عدم نماز مطلق است»

پس شارع وقتی می خواهد امر می کند، باید نماز را نسبت به انجام شدن یا ترک شدن مهمل فرض کند، اما با این حال وجوب نماز در فرض «عدم وجود و عدم نماز» مستقر است، یعنی تا وقتی اطاعت و عصیان نشده است، امر به صلوة اصلاً توجهی به فرض وجود و عدم نماز ندارد.

«أنه لا يمكن تقييد المتعلق بالفعل في مقام البعث إليه، و لا تقييده بالترك، و لا إطلاقه بالنسبة إلى تقديري الفعل و الترك، لاستلزامه طلب الحاصل في الأول، و طلب الجمع بين التقييد في الثاني، و كلا المحذورين في الثالث، فلا بد من لحاظ ذات المتعلق مهملًا معرّي عن كلا تقديري الفعل و الترك، فيخاطب به بعثًا أو زجرًا. و ليس فيه تقييد و لا إطلاق لا لحاظًا و لا نتيجة، و لكن مع ذلك يكون الخطاب محفوظًا في كلتا حالتی الفعل و الترك ما لم تتحقق الإطاعة أو العصيان، فأنه عند ذلك يسقط الخطاب.»^۱

۳. مرحوم خوئی در تقریر فرمایش مرحوم نائینی، این تقسیم سوم را مختص به «باب الطاعة و المعصية» می نویسد:

۱. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول؛ ج ۱، ص ۳۵۰.



«هذا القسم مختص بباب الطاعة و المعصية فان الإطلاق و التقييد بقسميهما أعنى بهما الذاتى و اللحاظى مستحيلان فى هذا الباب اما استحالة التقييد فلان و جوب فعل لو كان مشروطاً بوجوده لاختص طلبه بتقدير وجوده خارجاً و هو طلب الحاصل و لو كان مشروطاً بعدمه لاختص طلبه بتقدير تركه و هو طلب الجمع بين التقيذين و على كل من التقديرين يكون طلبه محالاً فإذا كان التقييد بكل من التقديرين محالاً كان الإطلاق بالإضافة إليهما أيضاً محالاً إذا لإطلاق فى قوة التصريح بكلا التقديرين فيكون فيه محذور طلب الحاصل و المحال معاً.»^١

توضيح:

١. محال است که شارع بتواند بگوید «نماز واجب است اگر موجود است» چون این طلب حاصل است و محال است بتواند بگوید «نماز واجب است اگر معدوم است» چراکه این طلب جمع تقيذين است و محال است بگوید که «نماز واجب است و نسبت به وجود و عدم نماز مطلق است» چراکه وقتى در دو فرض محال است، در فرض اطلاق هم محال است.

٤. مرحوم نائینی از این تقسیم بندى مى خواهند نتیجه اى را بگیرند و با آن ترتب را ثابت کنند:

«أنه يترتب على ما ذكرناه (من الفرق بين تقديرى الفعل أو الترتك المطالب به بالخطاب أو بنقيضه و بين سائر التقادير) طولية الخطابين، و خروجها من العرضية. و ذلك لأن خطاب الأهم حينئذ يكون متعرضاً لموضوع خطاب المهم و طارداً و مقتضياً لهدمه و رفعه فى عالم التشريع، لأن موضوع خطاب المهم هو عصيان خطاب الأهم و ترك امثاله، و خطاب الأهم دائماً يقتضى طرد الترتك و رفع عصيانه، لأن البعث على الفعل يكون زجراً عن الترتك، فخطاب الأهم يقتضى طرد موضوع المهم و رفعه. و اما خطاب المهم فهو انما يكون متعرضاً لحال متعلقه و لا تعرض له لحال موضوعه، لأن الحكم لا يتكفل حال موضوعه من وضع أو رفع، بل هو حكم على تقدير وجوده و مشروط به.»^٢

توضيح:

١. [«عصيان اهم» نسبت به امر اهم، از نوع سوّم اطلاق است پس خطاب به اهم، مقيد به آن نيست و لذا رتبه از امر به اهم موخر است و همين عصيان اهم، براى امر به مهم، از نوع اول اطلاق

١. نائینی، محمد حسين، أجود التقريرات، ج ١، ص ٢٩٤.

٢. نائینی، محمد حسين، فوائد الأصول، ج ١، ص ٣٥١.



است چراکه شرط است، پس اول باید امر به اهم بیاید سپس در رتبه بعد عصیان امر به اهم فرض و به عنوان شرط برای امر مهم لحاظ شود، سپس در رتبه بعد امر به مهم حاصل شود.

پس امر به اهم در رتبه قبل از امر به مهم است، پس این دو امر در طول هم هستند

۲. [پس اینکه کسی اشکال کند، امر به اهم نسبت به «عصیان اهم» مطلق است، پس «عصیان اهم» هم در رتبه امر اهم است و هم در رتبه مهم است پس امر به اهم و امر به مهم در عرض هم هستند.

جواب می دهیم: اولاً در مقدمه اول گفتیم عصیان اهم، چون شرط امر به مهم است لذا امر به مهم، یک رتبه بعد از امر به اهم است و ثانیاً «امر به اهم»، نسبت به عصیان اهم مطلق نیست و لذا عصیان اهم در رتبه بعد از امر به اهم است، پس امر به اهم در رتبه از امر به مهم مقدمه است]

۳. عصیان اهم در رتبه بعد از امر به اهم است، چراکه اهم در صدد «دفع عصیان اهم» است، در حالیکه عصیان اهم، موضوع و متعلق برای امر به مهم است.

۵. مرحوم بجنوری «استفاده مرحوم نائینی از مقدمه مذکوره» را چنین بر می شمارد:

«و ممّا ذکرنا ظهر لک: أنّ هذه المقدمّة هی عمدة مقدمات الترتّب، بل ینبغی أن تسمی بروح الترتّب؛ لأنّه بهذه یثبت أمران:

الأوّل: طولیة الأمرین؛ لأنّ أمر الأهمّ مقدّم علی عصیانه، لأنّه كما عرفت فی رتبة علّته و عصیانه مقدّم علی أمر المهمّ؛ لأنّه من أجزاء موضوعه، فأمر الأهمّ مقدّم علی أمر المهمّ برتبتین.

الثانی: عدم مزاحمة أحدهما للآخر إذا كانا بهذا الشكل؛ و ذلك لما ذکرنا من أنّ أمر الأهمّ یهدم موضوع الأمر بالمهمّ و یطرده، فلو عمل بمقتضاه لا یبقى مجال لمجیئه و وجوده حتی یزاحم

الأهمّ.»^۱

۱. بجنوردی، حسن، منتهی الأصول (طبع جدید)، ج ۱، ص ۴۹۲.



مقدمه ششم:

مرحوم نائینی سپس به مقدمه ششم اشاره می کند:

«تنقسم موضوعات التكاليف و شرائطها، إلى ما لا يمكن ان تنالها يد الوضع و الرّفْع التشريعي، و إلى ما يمكن ان تناله ذلك.

فالأول: كالعقل، و البلوغ، و الوقت، و غير ذلك من الأمور التكوينية الخارجية التي لا يمكن وضعها و رفعها في عالم التشريع.

و الثاني: كالاستطاعة في الحجّ، و فاضل المئونة في الخمس و الزكاة، فإنّها و ان كانت من الأمور التكوينية أيضا، إلّا أنّها قابلة للوضع و الرّفْع التشريعيّ، فإنّه يمكن رفع الاستطاعة بخطاب شرعيّ كوجوب أداء الدّين، حيث أنّه بذلك يخرج عن كونه مستطاعا. و كذا الحال بالنسبة إلى فاضل المئونة.

ثمّ أنّ الموضوع و الشرط، امّا ان يكون لحدوثه دخل في ترتّب الحكم و بقاءه، من دون ان يكون لبقائه دخل في بقاء الحكم، كالسّفر و الحضر، بناء على ان العبرة بحال الوجوب لا الأداء، فانّ ثبوت السّفر أو الحضر في أوّل الوقت يكون له دخل في وجوب القصر أو التّمّام و **ان زال السّفر أو** الحضر عنه، فانّ الحكم يبقى و ان زال. و هذا القسم من الموضوع أنّما يكون قابلا للدّفع فقط لا للرّفْع، إذ ليس له بقاء حتى يكون قابلا للرّفْع.

و امّا ان يكون لبقائه أيضا دخل في بقاء الحكم، بحيث يدور بقاء الحكم مدار بقاء الموضوع، كما في المثال لو قلنا بأنّ العبرة بحال الأداء، فحينئذ يكون بقاء وجوب القصر لمن كان مسافرا في أوّل الوقت مشروطا ببقاء السّفر إلى زمان الأداء، و يسقط وجوب القصر بسقوط السّفر.

و امّا ان يكون لبقائه في مقدار من الزّمان دخل في بقاء الحكم، كاشتراط وجوب الصّوم بالحضر إلى الزّوال فيكون بقاء الحضر إلى الزّوال شرطا لبقاء وجوب الصّوم إلى الغروب. و هذان القسمان قابلان لكلّ من الدّفع و الرّفْع، كما لا يخفى.»^١

١. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، ج ١، ص ٣٥٢.

